باسمه تعالی و بذکر ولیه

متن کنفرانسی **الگو**

**مقدمه**

برنامه های کنفرانسی با محوریت دو مجری برگزار می­شود. در صورت کسب اطلاعات بیشتر به این [لینک](http://monasebatha.com/%D9%81%D8%A7%D8%B7%D9%85%DB%8C%D9%87/%D8%A2%D8%B4%D9%86%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%A8%D8%A7-%D8%B3%D8%A8%DA%A9-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%AA%D8%A8%D9%84%DB%8C%D8%BA%DB%8C-%D9%81%D8%A7%D8%B7%D9%85%DB%8C%D9%87/item/%D9%85%D8%B9%D8%B1%D9%81%DB%8C-%D8%B3%D8%A8%DA%A9-talk-show) مراجعه نمایید.

**چکیده**

دراین متن به رواج الگوهای مختلف در سنین مختلف اشاره شده است. الگو­ها در حوزه های مختلف در زندگی امروز ما نقش بسیار پررنگی را ایفا می­کنند. با توجه به اهمیت موضوع به سراغ کلام خداوند می­رویم تا الگو های متعالی اخلاقی و رفتاری را بیابیم.

**بخش اول**

سلام، خوش‌آمدگویی و تسلیت به مناسبت ایام فاطمیه

برنامه رو با یک **سوال** شروع می­کنیم: جوان­تر ها و میان سالانی که در جمع ما حضور دارند به ما بگن که از نوستالژی های بچگیشون چه چیزهایی در ذهنشون مونده؟

(پاسخ مخاطبان را می­شنویم­)

همون طور که شنیدیم هر دهه­ای برای خودش یک سری مفاهیم خاطره انگیزی رو در ذهن داره. قسمت جدی از این خاطرات رو افرادی در ذهن ما شکل دادن که ما دوست داشتیم شبیه اونها باشیم و به همین خاطر مثل اونها رفتار میکردیم. مثلا من خودم یادم هست که اتفاق مرسومی که در مدرسه­ها می­افتاد این بود که بچه­ها توی مدرسه تیکه کلام­هایی که در فیلم­های اون زمان (فیلم های دهه 80 مثل پاورچین و...) طرفداران خیلی زیادی داشت رو زیاد به کار می­بردن یا حتی با لحن اون­ها حرف میزدن.

 یک سری الگو های دیگری که در بچه­ها رواج داشت تقلید از بازیکنان فوتبال بود. اصلا فوتبال بخشی از زندگی­ها شده بود. وقتی از مدرسه می­رفتیم خونه بعد از خوردن ناهار مهمترین هدفمون این بود که هر چی زودتر تکالیفمون رو بنویسیم و مجوز رفتن به کوچه برای فوتبال بازی کردن رو بگیریم. پسربچه‌هایی که خیلی‌هاشون پوسترهای بازکنان فوتبال رو روی دیوار اتاقشون داشتن یا مدل موهاشون رو شبیه بازیکنان معروف میکردن. اکثر آدم‌ها در طول زندگی از این دست خاطرات و تجربیات داشتن، افرادی که در دوره‌ای از زندگی همین‌قدر کودکانه الگوی ما بودن و سعی می‌کردیم ازشون تقلید کنیم. یا همین افرادی که در شبکه‌های مجازی دنبالشون می‌کنیم روی افکار و سلیقه ما تاثیر میذارن و ما آرزوی­های محقق نشده­ی خودمون رو در اونها میبینیم و یا افرادی که در مسیر حرفه‌ای خودمون به طور جدی توی زندگی الگوی خودمون قرارشون می‌دیم.

**مجری2:** منم فکر می‌کنم همین‌طوره که الگوها یا role model ها روی زندگی ما تاثیر زیادی میذارن. معمولا یکی از سوالاتی که از افراد موفق می‌پرسن هم اینه که الگو شما توی زندگی کی بوده.

می‌خوایم یکم بیشتر در مورد الگوها در زندگی صحبت کنیم. ظاهر ماجرا اینه که الگوهای زندگی ما افرادی هستند که به دلیل برتری که نسبت به سایر آدم‌ها برای ما دارند، ما بهشون علاقه نشون میدیم و از اون­ها توی زندگیمون الهام می‌گیریم. بذارید یک طور دیگه بگم، الگو های ما معمولا کسانی هستند که آرزوهای­ما رو زندگی می‌کنند. اون‌ها کسانی هستند که بیشتر از همه تحسینشون می‌کنیم و بیشترین تاثیر رو روی زندگیمون دارن. ما در هر حوزه­ای یک الگو برای خودمون تعریف می­کنیم. مثلا دانش آموزان در درس خوندن دنبال این هستند که شاگرد اول کلاس چه کتاب های درسی رو میخونه تا اونها هم بخونن و مثل شاگرد اولشون موفق بشن. یا خیلی از مدیران زندگی­نامه آدم­های موفق در حوزه کسب و کار رو مطالعه می­کنند تا رمز موفقیت اونها رو کشف کنند و مثل اونها موفق بشن و...

وقتی دقیق‌تر به این موضوع نگاه می‌کنیم متوجه میشیم که حضور اون­ها در زندگی ما چیزی بیشتر از یک فرد الهام بخشه در واقع ما گاهی اوقات ناخودآگاه داریم از الگوهامون تقلید می­کنیم و مهم‌تر از همه به اون‌ها اجازه میدیم که مستقیما روی زندگیمون تاثیر بذارن.

باید گفت که انتخاب الگو در زندگی یک انتخاب سرنوشت‌سازه. در واقع وقتی از کسی می‌پرسیم که الگوی زندگیت کیه داریم ازش می‌پرسیم که تو دوست داری چه شکلی زندگی کنی و به چه چیزهایی برسی.

جالبه بدونید که روانپزشک‌ها وقتی وارد پروسه درمان یک فرد میشن در بعضی موارد برای حل مشکل دنبال این میرن که الگوی زندگی فرد کیه و چه تاثیری روی اون گذاشته.

خب حالا چالشی که پیش میاد اینه که آیا من الگوی مناسبی رو انتخاب کردم؟ یا این که اصلا چطوری میتونم به درستی این انتخاب مهم رو انجام بدم.

جواب سوال اول اینه که الگوهای زندگیتون رو تو ذهنتون بیارید و ببینید که آیا واقعا چیزی که اون‌ها هستند همون چیزیه که شما آرزو دارید بهش برسید؟

و اما این که چطور میشه الگوی مناسب انتخاب کرد؟ یک راه وجود داره و اون هم اینه که ما باید قصه زندگی آدم‌هایی که میخوایم به عنوان الگو انتخاب کنیم رو بدونیم و از توی این قصه‌ها، این آدم‌ها و رفتارها و تصمیم‌های اون­ها رو بشناسیم تا بفهمیم چقدر آرزو داریم که شبیه به اون ها باشیم و چقدر میخوایم که اون­ها تو زندگی ما اثر بذارن.

در قسمت بعد بیشتر در این مورد با همدیگه صحبت می­کنیم.

**بخش دوم**

**مجری1:** در بخش قبل درباره الگوها و نقش مهمی که توی زندگی ما دارن صحبت کردیم. و گفتیم برای این که بتونیم انتخاب درستی داشته باشیم باید داستان آدم‌هایی رو که می‌خوایم به عنوان الگو انتخاب کنیم رو بدونیم و ببینیم که چقدر دوست داریم زندگی‌مون شبیه اون‌ها باشه و چقدر می‌خوایم از اون‌ها الهام بگیریم.

همونطور که با همدیگه گپ زدیم الگوی زندگی یه نفر ممکنِ یه دانشمند باشه ممکنه یه ورزشکار باشه ممکنِ یکی از اعضای خانوادش باشه یا یه دوست یا یه شخصیت دینی یا یک سیاستمدار باشه.

معمولا آدم‌ها زیاد درباره الگوهاشون صحبت می­کنند. ما امروز میخوایم یه مقدار متفاوت به این ماجرا نگاه کنیم و داستان کسی رو مرور کنیم که خدا به من و شما پیشنهاد کرده به عنوان الگوی خودمون قرارش بدیم.

جالبه بدونید که خدای من و شما هم در این مورد حرف داره، خداوند در کتاب آسمانی ما، قرآن، آخرین فرستاده­اش، محمد مطفی صلوات الله علیه و آله و سلم رو به عنوان الگو معرفی کرده[[1]](#footnote-1). درمورد این بزرگ مرد تاریخ نه تنها یک برنامه جدا بلکه روزها و یا حتی ماه­ها هم صحبت کنیم کم گفتیم و در این برنامه فقط به یک داستان کوتاه از ایشون بسنده می­کنیم.

یهودی خدمت رسول اکرم آمد و اینگونه مدعی شد که: من از شما طلبکار هستم و الان در همین کوچه هم باید طلب مرا بِدهی. پیامبر فرمودند: اولا که من بدهی به شما ندارم، ثانیا اجازه دهید که من منزل بروم تا برای شما پول بیاورم. مرد یهودی گفت: یک قدم نمی­گذارم از اینجا برداری. هر چه پیامبر با او نرمش نشان دادند، او پرخاش بیشتری نشان می­داد تا آنجا که عبا و ردای پیامبر را گرفت و دور گردن آن حضرت پیچید و کشید، که اثر قرمزی آن، در گردن مبارک پیامبر بجای ماند. مسلمین بعد از چند لحظه متوجه یهودی شدند و خواستند او را کنار بزنند و یا احیانا او را کتک بزنند. حضرت فرمود: نه، من خودم می دانم با رفیقم چه کنم. شما کاری نداشته باشید. آنقدر نرمش نشان دادند که مرد یهودی اسلام آورده و در همان جا شهادتین را به زبان جاری کرد. چنین آدمی رو خدا به ما معرفی کرده تا الگوی رفتاری ما باشه.

التبه که تک تک اعضای این خانواده­ی نورانی، یعنی 14 معصوم، برای آحاد جامعه یک الگوی تمام عیار اخلاقی و رفتاری هستند و بخشی از این موضوع رو می­تونیم از القاب اون بزرگواران متوجه بشیم؛ مثل امام کاظم علیه السلام که انقدر در مقابل بد رفتاری­ها کظم غیظ کردند که به کاظم معروف شدند و یا حضرت جواد علیه السلام که از زیادی جود و بخششی که داشتند ملقب به جواد شدند.

اما ما امروز به یادبود شهادت بانویی دور هم جمع شدیم اسوه صبر و اخلاق است و به همین بهانه قرارِ که بیشتر با این حضرت آشنا بشیم.

حضرت زهرا درحالی پدرشون رو از دست دادند که بعد از فوت ایشان، همسرش، امیرالمومنین جانشینی رسول خدا را برعهده داشتند و به همین دلیل نقش مهم و وظیفه کلیدی رو در پیشبرد اهداف اسلام ایفا کردند.

حضرت زهرا علیها السلام در دین ما جایگاه بسیاری رفیعی دارند و به ویژگی­های متعددی ممتاز هستند. سوره و آیاتی از قرآن مثل [سوره کوثر](http://wiki.ahlolbait.ir/%D8%B3%D9%88%D8%B1%D9%87_%DA%A9%D9%88%D8%AB%D8%B1)، [سوره انسان](http://wiki.ahlolbait.ir/%D8%B3%D9%88%D8%B1%D9%87_%D8%A7%D9%86%D8%B3%D8%A7%D9%86)، [آیه تطهیر](http://wiki.ahlolbait.ir/%D8%A2%DB%8C%D9%87_%D8%AA%D8%B7%D9%87%DB%8C%D8%B1) و [آیه مودت](http://wiki.ahlolbait.ir/index.php?title=%D8%A2%DB%8C%D9%87_%D9%85%D9%88%D8%AF%D8%AA&action=edit&redlink=1) در حق آن حضرت و همسر و فرزندانش نازل شده و دوستی و دشمنی با آن حضرت به منزله دوستی و دشمنی با پیامبر است. همچنین پیامبر اکرم آن حضرت را سیدة نساء العالمین (بزرگ بانوی زنان جهانیان) می دانستند.

فاطمه سلام الله علیها برای امیرالمومنین شعر می‌سرود و در سختی‌های زندگی یاور علی بود. این زوج به اندازه‌ای زیبا زندگی می‌کردند که بعد از شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها امیرالمومنین گفتند: ما مثل يك جفت كبوتر بوديم از يكديگر نمى توانستيم جدا شويم. بانوی ما این چنین زیبا زندگی می‌کردند.

و یا شنیده­ایم که امام حسن علیه السلام شب­های زیادی در کودکی از اول شب مادرش را نگاه می‌کرد که نماز می‌خواند. و تعریف می­کند که مادرم در رکوع، سجده، حتی قنوت برای همه مسلمانان دعا می‌کردند. نزدیک اذان صبح نماز را تمام ­می کرد، دست هایش را بالا ­می­برد و برای همه‌ی امت دعا کرد. یک روز صبح پرسیدم: مادر جان! تمام شب برای همه مردم دعا میکنی اما برای خودمان نه. حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند: پسرم! اول همسایه­ها بعد خودمان.

حضرت زهرا کسی بود که رسول خدا با آن بزرگی، وقتی که تک دخترش وارد منزل می­شد دستش را می­بوسید و بارها دیده شده بود که خطاب به دخترش می­فرماید: فداک ابوک یا فاطمة[[2]](#footnote-2) یعنی پدرت به قربان تو ای فاطمه.

حضرت زهرا کسی بود که امام صادق علیه السلام در وصف کمالات و اخلاق مادرشان می­فرمایند تمام ویژگی­های انسانی که در یک زن باید باشد، در حضرت زهرا جمع بود.

**مجری2**: ما امروز به یادبود شهادت چنین الگوی اخلاقی دور هم جمع شدیم. برای ما شیعیان فاطمیه اهمیت بسیار زیادی داره چون در این روز هم پاره تن پیامبر و تنها دختر پیامبر ما رو به شهادت رسوندند و هم مسیری بر خلاف مسیر پیامبر رو انتخاب کردند. واقعه فاطمیه و هجوم به خانه حضرت زهرا سلام الله علیها هجوم به اخلاق و اندیشه‌ایست که پیامبر اون رو سفارش کردند و خانه حضرت زهرا خانه این مکتب است.

در فاطمیه ما داریم در مورد دو اندیشه و دو راه صحبت می‌کنیم؛ اندیشه‌ای که در اون حضرت زهرا سلام الله علیها به عنوان الگو برای تمام تاریخ معرفی میشه و در مقابل اندیشه­ای که به زنان حتی اجازه حاضر شدن در قبرستان و گریستن بر مزار عزیزانشون رو نمیده. افرادی که بعد از هجوم به خانه حضرت زهرا سلام الله علیها حکومت رو به دست گرفتند، اعتقاد داشتند که نباید زنان خواندن و نوشتن یاد بگیرند.[[3]](#footnote-3) (که البته این­ها تنها نمونه­ای از خروارها انحراف و جاهلیت آنان است)

ما داریم در مورد دو مسیر صحبت می‌کنیم که خروجی یکی از اون­ها جنایات و سنگ دلی­هایی میشه که از گروه­های افراطی مثل داعش می­بینیم و خروجی یکی دیگه گذشتی است که در اربعین از شیعیان می­بینیم.

فاطمیه برای ما مهمه چون انتخاب بین این دو اندیشه است. در فاطمیه عمر و ابوبکر خانه حضرت زهرا رو آتش زدند و ایشون رو به شهادت رسوندند تا هم الگوی اخلاق رو به شهادت برسونند و هم مسیر اخلاق که رهبری اون به دست امیرالمومنین بود رو منحرف کنند.

بعد از اینکه مردم فهمیدن که رحمت للعالمین داره از بینشون میره، رسول خدا تمام زندگی­اش یعنی دختر و خانوادش رو، تفکرات و عقایدش رو، داشته­ها و دستاوردهاش رو به یک نفر سپرد اونهم امیرالمومنین علی علیه السلام و عداوت­ها از همین نقطه شروع شد. میخوایم داستانی رو بشنویم که تقابل این دو اندیشه رو نشون میده.

**مجری1:** روایت واقعه فاطمیه

تصميم جديد بر بيعت اجباري اميرالمؤمنين(علیه السلام) از آنجا آغاز شد كه عمر به ابوبكر گفت: همه مردم با تو بيعت كرده اند غير از اين مرد و خاندان و اصحابش. اکنون سراغ او بفرست.

ابوبكر قنفذ را سراغ اميرالمؤمنين فرستاد و او را براي بيعت فراخواند. اين بار حضرت شخصاً بر در خانه آمد و به آنان پاسخ رد داد. اين كار سه بار تكرار شد و در مرتبه سوم اميرالمؤمنين فرمود:

من كسي نيستم كه وصيت برادرم پيامبر را رها كنم و سراغ ابوبكر و آن ظلم و باطلي كه بر آن اجتماع كرده­ايد بيايد.

با پاسخ منفي حضرت علی علیه السلام درباره بيعت، عمر به قنفذ و همراهيانش گفت: برويد! اگر به شما اجازه داد وارد خانه او شويد وگرنه بدون اجازه وارد شويدآنها آمدندو اجازه ورود خواستند.

اين بار حضرت زهرا پشت درآمد و فرمود به شما اجازه نمي­دهم وارد خانه من شويد. همراهان قنفذ برگشتند ولي او آنجا ماند. آنان كه بازگشته بودند به ابوبكر و عمر گفتند: فاطمه چنين گفت، و ما از اينكه بدون اجازه وارد خانه اش شويم خودداري كرديم. عمر عصباني شد و گفت ما را با زنان چه كار!

آنگاه از مسجد بيرون آمد و براي جمع شدن مردم صدا زد: ‌خليفه رسول خدا شما را فرا مي خواند! با اين نداي عمر، جمعيتي – كه حضور بسياري از آنان قبلاً تدارك ديده شده بود اطراف مسجد جمع شدند.

عمر نزد ابوبكر آمد و گفت: برخيز كه برايت افراد پياده و سواره بسياري تدارك ديده ام. ابوبكر بر منبر نشست و عمر همراه مردم با مغيره بن شعبه كه هيزم با خود حمل مي كرد به سوي خانه اميرالمؤمنين حركت كردند.

همچنين گروه هايي از مردم مدينه كه صداي شيهه اسب ها و برهم خوردن سلاح ها و نيزه ها را شنيده بودند از خانه هايشان بيرون آمدند و با مهاجمين همراه شدند تا به خانه اميرالمومنين رسيدند.

حضرت زهرا كه سرش را بسته بود و جسمش از شدت حزن نحيف شده بود، پشت در رفت و آنجا نشست در حالي كه مطمئن بود بدون اجازه او وارد خانه نخواهند شد.

ناگهان ياران ابوبكر و عمر در را به شدت به صدا درآوردند و صداهايشان را بلند كردند و اهل خانه را با سخناني ناروا مورد خطاب قرار دادند. عمر تهديدات خود را آغاز كرد و فرياد زد:

در را باز كن اگر باز نكني در را با آتش مي سوزانم.

در اين هنگام حضرت زهرا از پشت در فرمود: اي گمراهان دروغگو، چه مي گوييد و چه مي خواهيد؟ عمر گفت اگر علي براي بيعت نيايد هيزم مي آورم و اين خانه را بر سر اهل آن به آتش مي كشم و هركس در آن باشد مي سوزانم. حضرت زهرا فرمود: اي عمر، ما را با توچه كار است؟ چرا ما را با مصيبتي كه در آن هستيم رها نمي كني؟

اي پسر خطاب، آيا واقعاً آمده اي خانه ام را به آتش بكشي؟ گفت: آري فرمود: واي بر تو، اين چه جرأتي است كه بر خدا و رسولش پيدا كرده اي؟ آيا مي خواهي نسل او را قطع كني و نور خدا را خاموش نمايي، در حالي كه خداوند نور خويش را به سرانجام خواهد رساند؟ عمر گرفت: اي فاطمه، مي خواهم خانه تو را به خاطر هدفي كه دارم آتش بزنم!

حضرت زهرا فرمود:

واي بر شما! چه زود به خدا و رسولش درباره ما اهل بيت خيانت كرديد. در حالي كه شما را به مودت و آمدن به سوي ما وصيت كرده : قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى بگو از شما هيچ مزدي مي خواهم جز مودت درباره خاندانم

در اين هنگام عده­اي كه صداي ناله و گريه حضرت را شنيده بودند با چشماني گريان بازگشتند، اما عمر و يارانش همچنان پشت درماندند تا طبق دستور ابوبكر عمل كنند كه گفته بود: علي را با شديدترين صورت نزد من بياوريد.

در اين حال عمر دوباره از پشت در خطاب به اميرالمؤمنين گفت: قسم به آنكه جانم در دست اوست، يا بايد براي بيعت بيرون بيايي يا خانه را بر سر شما آتش مي زنم. سپس به خالدبن وليد گفت: تو و مردان ديگر هيزم بياوريد تا آنها را شعله ور نمايم.

آنگاه مشعلي در دست گرفت و به مردمي كه اطرافش بودند دستور داد تا هيزم­ها را نزديك خانه بياورند. سپس خود نيز هيزم برداشت و دستور داد براي شعله ور شدن هيزم ها خار بياورند! هيزم ها اطراف خانه چيده شد و سر و صداها بالا رفت در حالي كه حضرت زهرا پشت در بود، و عمر فرياد مي زد: به خدا قسم، اگر در را باز نكنيد آن را آتش مي­زنم.

در حالي كه همه ناباورانه نگاه مي­كردند و انتظار چنين كاري را نداشتند، عمر آتش را به هيزم ها گرفت و آن را شعله ور ساخت.با شعله گرفتن هيزم ها، آتش به در خانه سرايت كرد و دود وارد خانه شد، در حالي كه حضرت زهرا پشت در نشسته بود! در اين حال قنفذ سعي مي­كرد در را باز كند تا به داخل خانه هجوم بياورند.

حضرت زهرا برخاست و دو دست خود را بر دو طرف چهارچوب در گذاشت و با تمام بدن خود مانع باز كردن در شد، در حالي كه مي فرود شما را به حق خدا و پدرم پيامبر قسم مي دهم كه از ما دست برداريد و باز گرديد.

با گرفتن آتش به در باز كردن آن آسان‌تر شده بود؛ ولي حضرت زهرا همچنان در را محكم گرفته بود تا باز نشود. در اين حال عمر تازيانه اي از قنفذ گرفت و آماده هجوم به خانه شد.

كم كم آتش به اين سوي در خانه رسيد در حالي كه شعله مي كشيد و حرارت آن بر بدن و صورت حضرت زهرا مي خورد در آن لحظه ناگهان عمر چنان با لگد به در نيم سوخته زد كه آن را از جا كند و شكست!

پيش از آنكه حضرت زهرا بتواند كنار برود، در با تمام سنگيني بر روي آن حضرت افتاد. در اين حال فاطمه بين در و ديوار قرار گرفت و بر همه بدن آن حضرت آسيب رسيد.

فشار در بر بدن حضرت زهرا به حدي بود كه در همان لحظه حضرت محسن در رَحم مادر به شهادت رسيد.

**مجری2:** مگه مادری کردن غیر از اینه که برای بچه­هات دعا کنی و از خدا براشون بهترین هارو بخوای؟ مگر مادر کاری غیر از از خود گذشتگی برای بچه­هاش انجام میده؟ مگه مادر سعادت بچه­هاش رو نمی­خواد؟ مهمانان عزیز، حضرت زهرا برای من وشمایی که اینجا نشستیم مادری کرده.

**بخش سوم**

**مجری2**: در این برنامه در مورد الگوهای زندگی صحبت کردیم و گفتیم که برای انتخاب یک الگو باید داستان زندگی اون رو بدونیم. برش‌هایی از زندگانی الگویی که خداوند او را معرفی کرده بود را مرور کردیم و به قسمتی از تاریخ رسیدیم که عده ای سعی بر از بین بردن این الگو و روش زندگی و اندیشه‌ی او داشتند. حالا در این قسمت میخوایم ببینیم امروز باید چی کار کنیم؟ آیا حضرت زهرا در قبال مادری کردن برای ما چیزی هم از ما خواسته؟ آیا امروز هم خداوندکسی رو برای ما گذاشته که ما رفتار و اخلاقمون رو باهاش وفق بدیم؟ درکنارش لذت ببریم از زندگی مثل کسایی که در کنار پیامبر خدا از زندگی لذت میبردن؟

رسول خدا در روزی که به صورت رسمی و عمومی وصایت امیرالمومنین را به مردم ابلاغ کردند به فکر من و شما هم بودند چرا که آخرین فرستاده خدا باید تکلیف امتش را تا آخرین روز این دنیا مشخص کنه. رسول الله، پیامبر و فرستاده­ی دوران ما هم هستن!

ایشان در خطابه­ای که در روز عید غدیر داشتن بعد از معرفی تمام ائمه فرمودند: ای مردم! به درستی که من نبی و عـلی وصـی مـن است و بدانید که آخرین امـام از مـا، مـهدی قائم است!

مهدی علیه السلام کسی است که ما در روزگار خود باید او را سرلوحه­ی زندگی خود قرار دهیم. بهش فکر کنیم، باهاش حرف بزنیم، درموردش صحبت کنیم... کارهایی که خیلی هامون از سر غفلت و یا ندانستن انجامش نمی­دیم!

جالبه بدونید که حتی امام زمان هم در زندگیشون الگو دارن و اون فرد مادرشون حضرت زهراست.[[4]](#footnote-4) امام عصر علیه السلام همانند مادرشان در سحرگاه به فکر فرزندانشان هستند. سید بن طاووس نقل می­کنه که: من، شب چهارشنبه در سامرا در سرداب مطهر بودم، در هنگام سحر، آوای دل‌نشین امام زمانم را شنیدم که این دعا را می‌خواند:

خدایا شیعیان ما را از شعاع نور ما و طینت ما خلق کرده‌ای، آن‌ها گناهان زیادی به اتکا بر محبت و ولایت ما کرده‌اند، اگر گناهان آنها گناهانی است که در ارتباط با توست، از آنها در گذر، که ما را راضی کرده‌ای و آن چه از گناهان آنها در ارتباط با خودشان و مردم است، خودت بین آنها را اصلاح کن و از خمسی که به حق ماست، به آنها بده تا راضی شوند و آن‌ها را از آتش جهنم نجات بده و آن‌ها را با دشمنان ما در خشم خود جمع نفرما.

چرا گفتم باید به فکرش باشیم ؟ چون او به فکر ماست. اگر نگم که وظیفه داریم به عنوان یک شیعه به امامون مراجعه کنیم، حداقل میشه گفت که اگر به فکرش نباشیم خیلی نامردیم! امام زمان ما از پدرانشون تأسی کردن و مثل امامان گذشته به فکر مردم هستند.

امام هادی علیه السلام وقتی متوجه می­شوند که فردی از شیعیان­شان به نام زید، در بستر بیماری است و پزشک برای او دارویی تجویز کرده که در شب، امکان فراهم شدنِ دارو برای او نیست؛ بلافاصله بدون اینکه حتی او خبر داشته باشد، پیکی به خانه­ی او می­فرستند و داروی مورد نیازش را به او می­دهند؛ چون که امام حتی از یک شب مریضی و سختی فرزندش آزرده خاطر می­شود..

فقط خدا میدونه که چه بلاهایی از بیخ گوش ما به دعای امام زمان عبور کرده!

امام زمان از ناراحتی ما نارحت میشن، از مریضی ما مریض میشن و اینجاست که فرمایش امام زمان ما معنا میابدکه: انّا غَیرُ مُهمِلینَ لِمُراعاتِکُم وَ لا ناسینَ لِذِکرِکُم

یعنی ما از مراعات حال شما فروگذاری نمی­کنیم و یاد شما را از خاطر نمی­بریم.

حواسمون هست که بعضی از ما اگر کسی در شهرمون معروف باشه به اینکه میتونه مریض شفا بده و میتونه برام دعا کنه یا چیزهای دیگه؛ میریم دنبال چنین آدمی و حتی حاضریم ساعت­ها پشت در خانه­اش بایستیم تا شاید مشکل­مون رو حل کنه. تازه خیلی از اینها صرفاً ادعا می­کنند و عملاً مشکلی رو حل نمی­کنند.

گاهی حواس­مون نیست که خداوند چه هدیه­ی ویژه­ای را درکنار ما قرار داده.

در کنار کتاب هدایتگری که در دستمان هست، مهربانی از جنس حضرت زهرا، از نسل حضرت زهرا و از فرزندان حضرت زهرا کنارمان هست که نه تنها منشأ هدایتِ، بلکه دستمون رو می­گیره که گم نشیم، کنارمون می­مونه تا هیج وقت ناامید نشیم. همراهمون هست تا این سختی­های زندگی طی کنیم.

**مجری1**:

امام ما خورشیدیِ که به همه چیز می­تابه و من خیلی خیلی باید کم توفیق باشم که برم خودم رو زیر یک سقف پنهان کنم که مبادا این لطف و رحمت به من نتابه!

این بزرگواری که خداوند تمام خوبی­های هستی را به دستش سپرده­است و به او لقب " باب الله " داده، اگر لحظه به لحظه­ی زندگی­ام رو به دستش نسپارم؛ باخته­ام چون خدا گفته اگر کسی من را صدا زد یا طلب خیری از من کرد، مهدی جان! تو باب من هستی، تو در ورود به درگاه من هستی و اگر کسی از دیوارِ دیگری بیاید راهش نمی­دهم. هر چه خوبی و نعمت و روزی و برکت و مهربانی هست فقط از کانال تو به مردم می­دهم. تو باب الله هستی. تو سبب لطف من به مردمی و اگر کسی از در این خانه که تو هستی وارد بشود من پذیرای او هستم.

خداوند امام زمان، مهدی علیه السلام رو کنار ما گذاشته تا درکنارش زندگی کنیم و لذت ببریم.

حتما می­پرسید چجوری؟

باز هم به رفتار مردم با امامان نگاه میکنیم. امام زمان ما از نظر ها غایبِ ولی حاضر که هست!

امام باقر علیه السلام به مردی که گلایه داشت از دوری راه فرمودند: تو اگر میخواهی با ما هم کلام شوی نیاز نیست مسیر طولانی را از منزل خود تا اینجا را طی کنی. فقط کافیست لب هات رو تکان بدی و با ما حرف بزنی! ما میشنویم!

میخوایم از این لحظه به بعد امام زمان رو در زندگی هامون راه بدیم، کنارش باشیم تا غریب نمونه، تا فرید نباشه، ترید نباشه، تا بی­کس و رانده شده نباشه. این­ها همگی کلام معصومِ درباره امام زمان ما! چه بسا غربت امام زمان از همه­ی پدرانش بیشتر باشه.

بعضی وقت ها شیطون گولمون میزنه که تو کجا امام زمان کجا؟!

اول برو پاک شو، ریاضت بکش بعد با امامت هم کلام شو

مگه مردمی که قبل از دوران مهدی علیه السلام به امام زمانشون مراجعه میکردن پاک و معصوم بودن؟

برای همین، آن جوان شیعه­ که گناهی مرتکب شده بود و از امام زمانش (یعنی امام صادق علیه السلام) خجالت می کشید، وقتی رو در روی امامش قرار گرفت و از خجالت خودش را گوشه­ای پنهان کرد، امام به او فرمودند: داری چه می­کنی؟! گناه کرده­ای و خودت را به سختی انداختی و ما را هم به سختی انداختی، اما دیگر در هر حالی که بودید از ما روی­تان را برنگرداندی.

اگر ما پشت به امام کنیم دستمان به هیچ جا بند نیست.

میخوایم در انتهای دل مادرمون رو شاد کنیم به همون شکلی که رسول خدا انجام میداد.

پیامبر ما بارها برای خشنودی و تسلی پاره تن و جانش، در حساس‌ترین و بحرانی‌ترین زمان‌ها، یاد مهدی علیه السلام را زنده می­کرد و به او بشارت قیام فرزندش را میداد تا حق پایمال شده از اهل بیتش را زنده کند.[[5]](#footnote-5)

امام زمان ما امید بخش حضرت زهراست. مادر ما حتی بین در و دیوار صدا زد: «یا فضة خذینی»، یعنی فضّه بیا، محسنم شهید شد و بعد فرمود: «یا علی ادرکنی» و سومین صدای او این بود: «این ولدی المهدی» پسرم مهدی کجاست؟

میخوایم با هم عهد ببندیم تا امام زمان­مان از این جمع ما خیالش راحت­تر بشه، بیاییم دلگرمی امام­مون بشیم در این دوران غربت و تنهایی­شون. بذارید اسم ما را جزو کسانی بنویسن که امام­شون رو تنها نذاشتن و نه خدایی نکرده جزو لیست آدم­های ناجوانمرد.

هیچ وقت نمی­شه بزرگواری این کریم را جبران کرد ولی این خاندان به هدیه­ی کوچکی از جانب ما خوشحال می­شوند و ده­ها برابر جبران می­کنند.

بیایید یک هدیه الان به او بدهیم

شاخه گلی در حد یک درد و دل صمیمی با پدر

هدیه های­مان را آماده کنیم...

اللهم عجل لولیک الفرج

1. لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه (سوره احزاب آیه 21) [↑](#footnote-ref-1)
2. بحارالانوار، ج 22، ص 490 [↑](#footnote-ref-2)
3. آداب الشریعه (ابن مفلح) ج3/291، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج12/116 [↑](#footnote-ref-3)
4. بحارالانوار، ج 53، ص 180 [↑](#footnote-ref-4)
5. بحارالانوار، ج 28،ص 52 . [↑](#footnote-ref-5)